

نگاهی دیگر به رساله اصطلاحات عرفانی

پس از انتشار دو مقاله همراه، در شماره شانزدهم کیهان اندیشه تحت عنوانهای:

الف- رساله اصطلاحات عرفانی، از اینجانب.

ب- رشف الفتی واصطلاحات عراقی، به قلم استاد عزیز جناب مایل هروی.

اشاره به چهار نکته اساسی در تکملة آن مباحث، ضروری بنظر می‌رسد. این چهار موضوع قابل ذکر عبارتند از:

اول- روش شناسی نسخه‌ها.

دوم- اختلاف زمانی در فهرست نسخه‌ها و نسخه متقدم فهرست نشده.

سوم- وجود دو اشکال تاریخی در مقاله «رساله اصطلاحات عرفانی».

چهارم- نقدی بر نظریه جناب مایل هروی در مورد اصطلاحات کبیرالدین. اکنون به توضیح مشروح هریک پرداخته می‌شود.

روش شناسی نسخه‌ها

در مقوله روش بررسی آثار، بویژه در مورد انتساب «رساله اصطلاحات عرفانی» به شیخ فخرالدین عراقی و شرفالدین حسین بن الفتی تبریزی و بانام رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ، به نکته‌ای قابل توجه می‌باید اشاره نمود و آن گماناها و دیدگاههای مختلف در بررسی و روش بازبینی آن اثر- و اصولاً بطور کلی در بررسی نسخ کهن- می‌باشد. گوناگونی و تنوع آثار بجای مانده و نیز بررسی و بازبینی مکتوبات عدیده موجود، باعث ابداع روشهای جدید گشته است.

مبحث روش شناسی یا متدولوژی در مقوله بررسی نسخ متقدم

و آثار متأخر نیز منجر به خلق و ابداع روشهای نو و طرق تازه شده است.

بررسی رساله اصطلاحات منسوب به عراقی (ویا رساله رشف... منسوب به الفتی تبریزی) در مبحث روش شناسی به دو روش ذیل صورت پذیرفته است:

۱- کتابشناسی تاریخی یا کتابشناسی توصیفی (معرفی و توصیف نسخه‌های موجود از یک اثر- از نظر تاریخ کتابت آن).

۲- کتابشناسی تطبیقی (رؤیت و تطبیق نسخه‌های مختلف یک اثر).

اینکه کدام روش مناسب تشخیص داده شود برعهده نسخشناسان و پژوهشگران نسخ قدیمی می‌باشد.

دانشمند ارجمند و اندیشمند محترم حضرت مایل هروی، قائل به تقسیم‌بندی زمانی دربارگیری هر دو روش شده‌اند.

جناب ایشان معتقدند که آثار قبل از قرن هشتم هجری را می‌توان باروش کتابشناسی توصیفی یا نسخشناسی تاریخی، مورد بررسی قرار داد، و آثار بجای مانده از بعد از قرن هشتم هجری را باروش کتابشناسی تطبیقی می‌توان بازبینی و بررسی نمود.

ذکر این نکته حساس ضروری است که در کتابشناسی تطبیقی، آگاهی وسیع و نیز تسلط دقیق پژوهشگر از نسخ موجود در جهان و نیز نحوه برداشت صحیح از اصالت اثر (و تشخیص نام واقعی نویسنده که آن اثر به وی منسوب گشته است) بسیار مهم و دارای اهمیت فراوان می‌باشد. اما مقاله اینجانب از دیدگاه «روش کتابشناسی تاریخی» به طرح موضوع پرداخته است و باتوجه به توضیحاتی که درسطور قبل داده شد، برای

به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش کرمانی در خرداد ماه ۱۳۵۳ شمسی چاپ و منتشر شده است.

اشکال تاریخی

در متن مقاله «رساله اصطلاحات عرفانی» مندرج در شماره ۱۶، دو نکته اساسی که از آن می‌توان بعنوان «اشکال تاریخی» یاد نمود به چشم می‌خورد، که به ترتیب یادآوری و تصحیح می‌گردد:

اشکال اول- اشتباهی است که متفکر مسلمان و نویسنده توانا جناب استاد دکتر پورجوادی مرتکب شده‌اند و شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی را دو فرد مختلف دانسته‌اند، «در میان کسانی که توسط خواجه احمد غزالی وارد طریقت تصوف شده‌اند از شیخ ابوالنجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳) عموی شیخ شهاب‌الدین عبدالقاهر سهروردی (مؤسس طریقه سهروردیه) و... می‌توان نام برد.»^(۱) که اینجانب نیز همان پاراگراف را با همان اشتباه اولیه در صفحه ۱۰۷ کیهان اندیشه (۱۶) ذکر نموده‌ام.

حقیر فکر می‌کند که منظور اصلی جناب پورجوادی چنین بوده است: «شیخ ابوالنجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳) عموی شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (مؤسس طریقه سهروردیه) می‌باشد». البته این سهروردی به اسامی ذیل در کتب تراجم، نامبرده شده است:

۱- شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی.

۲- شیخ عبدالقاهر سهروردی.

توضیحاً یادآوری می‌شود که نام کامل و صحیح شیخ ابوالنجیب سهروردی چنین است: «شیخ ضیاءالدین عبدالقاهر بن عبدالله بن محمدالبکری الصدیقی ابوالنجیب السهروردی» متولد ۴۹۰ هجری قمری و متوفای ۵۶۳ هجری قمری، دارای تألیفات زیر:

۱- آداب‌المیریدین ۲- شرح اسماء الحسنی ۳- غریب‌المصایب.

اشکال دوم- در همان مقاله «رساله اصطلاحات عرفانی» حقیر نیز - به تبع از اشتباه دکتر پورجوادی- یک اشتباه تاریخی دیگر مرتکب شده‌ام که بدینوسیله اصلاح می‌گردد.
در مقاله یاد شده (ص ۱۰۸) در دو مورد چنین آمده است:
- نثر رابع در جهان صوفیان و شعرای هندوستان (پيروان شیخ اشراق).

* گفتنی است که این مجموعه خطی در زمان حیات جناب شاه نعمت‌الله ولی توسط کاتب سابق الذکر نوشته شده است.

حقیر جای بسی تعجب داشت که چگونه استاد معظم جناب مایل هروی در شماره ۱۶ (ص ۱۰۹) مرقوم فرموده‌اند: «به لحاظ آگاهی ایشان و... یادآوری این نکته لازم می‌نماید که انتساب کتاب یا نگاهشده‌ای به کسی، براساس کتابشناسی تاریخی [توصیفی] و نسخه‌شناسی تطبیقی، و وجود تواتر موضوع در اسناد و منابع میسر است. و نمی‌توان بر اثر اشارات غیرتاریخی و نامستند، و به محض شهرت انتساب فلان نگاهشده به فلان شخصیت فرهنگی نام‌آور و مشهور، رساله یا کتابی را به نام کسی بریست، و از او دانست.»

جناب مایل هروی نسبت به طرح نسق کتابشناسی در مقاله «رساله اصطلاحات عرفانی» در رابطه با روش‌شناسی، بدون بررسی بایسته برخورد نموده‌اند.

اختلاف زمانی در فهرست‌نویسی

اختلاف زمانی در تدوین «فهرست نسخه‌های خطی» کتابخانه خانقاه نعمت‌اللهی (تاریخ چاپ دو جلدی فهرست) و نیز فراهم آمدن نسخه‌های خطی و کهن از رساله اصطلاحات عرفانی منسوب به شیخ فخرالدین عراقی پس از چاپ فهرست دو جلدی «نسخه‌های خطی خانقاه نعمت‌اللهی» (توسط استاد محترم دکتر سید ابراهیم دیباجی) باعث گشته که استاد مایل هروی تاریخ ۸۲۲ هجری قمری را چندان جدی نمانند.

نسخه مجموعه خطی خانقاه نعمت‌اللهی که شروع کتابت آن شوال ۸۱۷ هجری قمری و پایان آن جمادی‌الاول ۸۲۲ هجری قمری می‌باشد، به خط اسعد بن احمد بن محمد الکاتب می‌باشد. از رسالات موجود در این مجموعه خطی، می‌توان از اینها نام برد:

- ۱- رساله حق‌الیقین شیخ محمود شبستری.
- ۲- رساله لمعات و رساله اصطلاحات شیخ فخرالدین عراقی.
- ۳- رساله‌ای در «موعظه» از شیخ احمد غزالی طوسی.
- ۴- کتاب عبر‌العاشقین از شیخ روزبهان بقلی شیرازی (معروف به شیخ شطاح).

۵- رساله‌ای بنام «تحقیقات» از شاه نعمت‌الله ولی * و... یادآوری می‌شود که پیدایش نسخه‌های خطی و کهن در پس از فهرست چاپ شده، معمولاً تا چاپ بعدی و یا تا فهرست‌برداری مجدد، به نام «نسخه خطی فهرست نشده» خوانده می‌شود. کتاب فهرست نسخه‌های خطی خانقاه نعمت‌اللهی (کتابخانه نوربخش) پس از فهرست‌برداری توسط دکتر سید ابراهیم دیباجی در دی ماه ۱۳۵۰ شمسی انتشار یافته است، در حالی که رساله «لمعات و اصطلاحات عرفانی» جناب فخرالدین عراقی

۲- بر طبق نگاشته مقدمه دیوان عراقی، «در سن هفده سالگی، مهمش به جائی رسیده که در یکی از مدارس همدان به افاده مشغول گشته... سپس در صحبت جمعی از قلندران گذرش به هندوستان افتاد، چون به شهر ملتان رسیدند، به خانقاه مولانا بهامالدین زکریا ملتانی نزول کردند و به شرف دستبوس شیخ مشرف گشتند.»^(۷) (تقریباً سال ۶۲۷ هجری قمری).

۳- نویسنده دیوان عراقی معتقد است: «شیخ ملتانی از تن مبارک خود خرقة در او پوشاند و نقد خود را در عقد او آورد و در همان مجلس نکاح بستند و در آن شب عروسی کردند و شیخ فخرالدین را از دختر مولانا پسری در وجود آمد، و او را کبیرالدین لقب نهاد و شیخ فخرالدین بیست و پنج در خدمت مولانا می بود. چون مولانا ملتانی را وقت در رسیده شیخ فخرالدین را بخواند و حل و عقد را بدو داد و او را خلیفه خود ساخت، بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست»^(۸) (تقریباً مصادف با سال ۶۵۲ هجری قمری). اگر چنانچه شیخ فخرالدین در حدود سن بیست سالگی با دختر مولانا بهامالدین ازدواج کرده باشد (میان سالهای ۶۲۷-۶۳۰ هجری قمری) پس کبیرالدین می بایستی در میان سالهای ۶۲۷-۶۳۰ هجری قمری متولد شده باشد.

۴- موضوع را از طریق منبع یاد شده پی می گیریم: «گویند که چون شیخ فخرالدین بجوار رحمت حق پیوست سن او به هفتاد و هشت رسیده بود.»^(۹) (سال ۶۸۸ هجری قمری) پس سن کبیرالدین در سال رحلت پدرش در حدود شصت سال بوده است.

۵- مطلب را از مآخذ یاد شده ادامه می دهیم: «چون مدتی دیگر [از رحلت فخرالدین] بگذشت، او نیز [کبیرالدین] به جوار رحمت حق پیوست». بنابراین کبیرالدین نیز در میان سالهای ۶۸۸- و یا کمی بیش از آن، نهایتاً تا سال ۶۹۰ هجری قمری زنده بوده و سپس در گذشته است. پس مدت عمر کبیرالدین بن فخرالدین عراقی در حدود ۶۰ تا ۶۲ سال بوده است.

با توجه به سالشمار زندگی کبیرالدین، جناب مایل هروی در باره دلایل حدسهای خود در کیهان اندیشه (ش ۱، ص ۹۸) آورده اند: «سید اشرف [جهانگیر سمنانی متوفای ۸۰۸ هجری قمری]، گویا بیش از سن ۸۰۰ هجری به سوی صالحیه دمشق می رود، و به خدمت کبیرالدین فرزند فخرالدین عراقی می رسد، در همین روزگار کبیرالدین عراقی در مجالس درسش، دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد بلخی را برای سالکان و مریدانش درس می گفته... و سید اشرف نیز در این مجالس حضور داشته بوده و از گفتار کبیرالدین بهره مند شده است. پس از آن سید

- شیخ شهاب الدین سهروردی (معروف به شیخ شهید)، که صحیح آن شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (معروف به سلطان الاولیاء) می باشد. منظور اصلی اینجانب (در مقاله یاد شده) و نیز منظور مرحوم استاد سمید نفیسی (در مقدمه کلیات آثار شیخ فخرالدین عراقی) شیخ شهاب الدین عمر سهروردی بوده است.

نگارنده لازم می داند که پیرامون این دو عارف مسلمان توضیحاتی مختصر عرض نماید:

۱- شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی (معروف به شیخ اشراق و شیخ مقتول یا شیخ شهید). شیخ شهاب الدین ابوالفتح یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی متولد ۵۴۹ و مقتول ۵۸۷ هجری قمری، دارای تألیفات زیر: ۱- حکمه الاشراق، ۲- عقل سرخ، ۳- القصة النربتا لغریبه ۴- آواز پر جبرئیل ۵- صغیر سیمرخ ۶- الالواح المعادیه ۷- معارج الالباب ۸- هیاکل النور ۹- مجموعه فی الحکمة الالهیه ۱۰- رساله الطیر ۱۱- مونس المشاق ۱۲- رساله فی حاله الطفولیه ۱۳- کلمه التصوف ۱۴- روزی باجماعت صوفیان، ۲- شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (موصوف به سلطان الاولیاء) شیخ الاسلام ابوحنس عمر بن محمد بن عبداللہ بن محمد بن عبداللہ بن عمویہ بکری سهروردی، متولد ۵۳۹ و متوفای ۶۲۳ هجری قمری، دارای تألیفات زیر: ۱- عوارف المعارف ۲- دو فتوت نامه ۳- دو وصیت نامه ۴- اعلام الهدی و عقیده اهل التقی ۵- جذب القلوب الی مواضع المحبوب ۶- رشفة النصاب الایمانیه و کشف الفضاخ الیونانیه.

نقد نظریه جناب مایل هروی بر اصطلاحات کبیرالدین

نکته چهارم در مورد حدسهای جناب مایل هروی در مقاله «اصطلاحات عراقی در گزاره سمنانی» مندرج در کیهان اندیشه شماره ۱۴، می باشد که با توجه به فراین موجود تاریخی، عدم تقارن آنها تأیید می شود.

با نظری مجدد به احوال شیخ فخرالدین عراقی و فرزندش کبیرالدین و آنگاه نظریه جناب مایل هروی بر «گزاره سید اشرف سمنانی»، در خواهیم یافت که به دلایلی چند، چنین حدسهایی نه مقرون به حقیقت است و نه از وقایع تاریک تاریخی پرده برداشته است.

بر اساس بررسی مطالب مندرج در مقدمه دیوان عراقی که اندکی از آن در شماره قبل ذکر شد، در سالشمار زندگی شیخ فخرالدین و فرزندش کبیرالدین چنین نتیجه گیری میشود:

۱- شیخ فخرالدین عراقی در سال ۶۱۰ هجری قمری در روستای کمجان همدان به جهان آمده است.

و مقاله «اصطلاحات عراقی در گزاره سمنانی» مغایر می‌باشد. و سرانجام آنکه فاصله زمانی زیستی این دو عارف مسلمان یعنی

اشرف سمنانی به هندوستان بازگشته، و در حلقه مریدانش آنچه در زمینه مصطلحات صوفیه از کبیرالدین شنیده بوده گزارش کرده، و نظام‌الدین غریب به تحریر گزاره او به این صورت پرداخته است.»*

حال به جمع‌بندی مطالب مطروحه پرداخته می‌شود:

اولاً- دایر کردن مجلس درس از جانب کبیرالدین، در کتب معتبر تراجم احوال، درج نگردیده، و چگونگی مجلس درس و وعظ و املاء کبیرالدین تقریباً مجهول است.

ثانیاً- در زمانی که کبیرالدین در دمشق بوده، بیشک شیخ فخرالدین عراقی نیز در قید حیات بوده‌اند، زیرا کبیرالدین مدت زیادی در دمشق نزیسته است.

ثالثاً- چند مدت پس از رحلت شیخ فخرالدین عراقی، کبیر الدین نیز وفات یافته است (تقریباً بین ۶۸۸-۶۹۰).

رابعاً- کبیرالدین در حدود سال ۶۸۸ هجری قمری (و یا کمی پیش از آن) فوت نموده، چگونگی است که سید اشرف سمنانی در سال ۸۰۰ و یا پیش از آن در دمشق به خدمت وی رسیده است؟!

خامساً- بنا بر قول اکثر تذکره‌های معتبر و مورخان بی‌نظر، کبیرالدین عراقی جانشین مولانا بهاءالدین ملتانی شده (پس از رحلت مولانا و سفر پدرش)، ولی در مقدمه جناب مایل هروی بر کتاب «نزهة الارواح» تألیف «حسینی سادات هروی» نوشته‌اند: «بعد از مولانا ملتانی، قائم مقام وی یعنی صدرالدین ملتانی [فرزند مولانا ملتانی] در مسند ارشاد پدر نشست» (۵) «حسینی سادات از فیض مصاحبت او [مولانا بهاءالدین ملتانی] و نوهاش یعنی رکن‌الدین مولتانی به مقام.....» (۶).

با توجه به مطلب فوق، بزرگان و مشایخ صوفیه سهروردیه هندوستان (سلسله مولتانیه) به ترتیب زیر بوده‌اند:

۱- شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی.
۲- شیخ صدرالدین بن بهاءالدین زکریا ملتانی (فرزند شیخ ملتانی).

۳- شیخ رکن‌الدین ملتانی (نوه شیخ ملتانی) و

حال آنکه پس از شیخ ملتانی، ابتداء شیخ فخرالدین عراقی به جانشینی وی می‌رسد و سپس فرزند وی یعنی کبیرالدین.

بنابراین پس از رحلت مولانا شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، شیخ فخرالدین عراقی به جانشینی وی می‌رسد و سپس کبیرالدین پس از هجرت پدر (رفتن فخرالدین به سوی حجاز و دمشق)، خلیفه ایشان گردیده است. (۷)

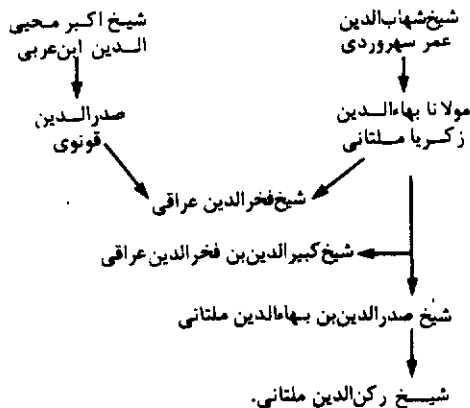
مطلب فوق نیز تقریباً با برداشتهای جناب مایل هروی در تاریخ زندگی مولانا بهاءالدین ملتانی و احفاد وی، و نیز زندگی شیخ فخرالدین و فرزندش کبیرالدین، در مقدمه «نزهة الارواح»

* در همین جا این نکته را هم عنوان کنم که با توجه به وجود نسخه خطی بازمانده از ۸۱۷ هجری قمری (موجود در موزه خانقاه نعمت‌اللهی)، نسبت به سال ۸۰۰ هجری قمری (که سید اشرف سمنانی در کتاب «لطایف اشرفی»، اصطلاحات عرفانی منسوب به عراقی را قید نموده) مدت زیادی در گذشته است و صحت اعتبار این نسخه خطی از جهت اصالت رساله اصطلاحات به عراقی را بیش از پیش می‌نمایاند.

البته کبیرالدین هم خلیفه سلسله سهروردیه هندوستان بوده (زیرا بجای مولانا بهاءالدین ملتانی نشسته بود) و هم قائم مقام شیخ فخرالدین عراقی (در سلسله طریقتی وی)، یعنی اینکه کبیرالدین از دو سلسله طریقت عراق اسلامی اجازه ارشاد و مقام رهبری داشته است. اما در هیچ تذکره‌ای در باره مقام معنوی و خلیفگی کبیرالدین (در تصوف و عرفان) مطلبی قید نشده است و اینکه پس از کبیرالدین، چه کسی در سلسله ملتانیه و نیز در طریقت فخرالدین عراقی، بجای کبیرالدین بر نشسته نوشته‌ای درج نگشته و نیز از تألیفات وی در جایی مندرج نشده است.

حقیق فکر می‌کند که پسران ارشاد در سلسله سهروردیه هندوستان (مولتانیه) به قرار زیر بوده‌اند:

- ۱- شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی.
 - ۲- مولانا بهاءالدین زکریا ملتانی.
 - ۳- شیخ فخرالدین عراقی.
 - ۴- شیخ کبیرالدین (فرزند فخرالدین عراقی) (پس از رفتن شیخ فخرالدین به سوی دمشق و بدنیال وی رفتن کبیرالدین به سوی پدر)
 - ۵- شیخ صدرالدین بن بهاءالدین زکریا ملتانی (فرزند مولانا بهاءالدین).
 - ۶- شیخ رکن‌الدین ملتانی (نوه مولانا بهاءالدین).
 - ۷- امیر حسینی سادات غوری هروی.
- نگارنده متن فوق را درنمایه زیر چنین می‌نمایاند:



کبیرالدین عراقی (متوفای در حدود سال ۶۸۸ و یا کمی بیش از آن) و سید اشرف جهانگیر سمنانی (متوفای سال ۸۰۸ هجری قمری) بیش از یک قرن می‌باشد، چگونه این فاصله نادیده گرفته شده و سید اشرف سمنانی در مجالس درس کبیرالدین حضور می‌یافته است؟!

نگارنده چنین می‌پندارد که منظور سید اشرف سمنانی از رساله «اصطلاحات عرفانی» که ایشان املاء و نظام‌الدین غریب یمنی تحریر نمودند، همان اصطلاحات عرفانی شیخ فخرالدین عراقی می‌باشد. و چنین می‌نماید که نظریه جناب مایل هروی با نکات مهم تاریخی مضبوط در اکثر تذکرها و معتبر مسافیرت دارد. بنابراین باز هم بطور صریح مسأله صحت انتساب رساله اصطلاحات به فخرالدین عراقی قوت بیشتری به خود می‌گیرد.

با توجه به بیان کلیه موارد فوق، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که حدسهای جناب مایل هروی در مقاله «اصطلاحات عراقی در گزاره سمنانی» چندان با واقعیت تاریخی منطبق نمی‌باشد.

امید است با توضیحات فوق، تا حدودی ابهامات تاریخی مقاله رفع شده و نیز در روشن شدن گونه‌ها و روش‌های کتابشناسی و نسخه نویسی و فهرست برداری و مؤثر واقع شود.

بدینصورت نگارش این مقال تحت عنوان «نگاهی دیگر بر اصطلاحات عرفانی» لازم و ضروری می‌نمود تا مسائل کلی قبلی (مندرج در شماره ۱۶ کیهان اندیشه) کمی شکافته شده باشد.

○ اسفند ۱۳۶۶ - بهروز صاحب اختیاری

۱- مقدمه دکتر پورجوادی بر کتاب «مکاتبات خواجهاحمد غزالی با عین‌القضاة همدانی»، صفحه ۵-تهران، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، چاپ اول، ۱۳۵۶.

۲- برگرفته شده از مقدمه دیوان عراقی، کلیات آثار شیخ‌فخرالدین عراقی، به تصحیح و کوشش استاد سعید نفیسی، چاپ اول، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۵ شمسی.

۳- همان منبع، صفحه ۵۲.

۴- همان منبع، صفحه ۶۵.

۵- زهقارواح، تألیف امیرحسینی غوری هروی، به تصحیح و با مقدمه میرنجیب‌الله مایل هروی، چاپ اول، کابل، پنجم رمضان ۱۳۹۸ قمری، مرکز توزیع در تهران، انتشارات زوار، ص ۱۶.

۶- همان منبع، صفحه ۱۴.

مجله وزین و گرامی کیهان اندیشه، با سلام و تحیت

شرم‌آید از بضاعت بی‌قیمت ولیک
در شهر آگینه فروش است و جوهری

در شماره شانزدهم کیهان اندیشه مقاله ظهور و سقوط صفویان به خامه آقای مهدی زند و کیلی، ملاحظت افتاد. ضمن سپاس و تشکر از عنایت و توجه ایشان، به مقاله این بيمقدار نکات ذیل را جهت اطلاع و توضیح تصدیق می‌گردد.

۱- صحت کردن در زمینه علل و عوامل انحطاط صفویان که از نظر سیاسی و تاریخی دوپست و چهل سال بر ایران حکومت راندند و از نظر فکری هنوز آثار آن بر جا است، چندان آسان نیست.

۲- آنچه راقم این سطور در زمینه علل انحطاط صفویان به قلم آورد ارتباط موضوعی آن با اصناف و پیشموران بود و گرنه

ارزیابی دقیق و بایسته سقوط صفویان محتاج به استدراک گسترده‌تر می‌باشد.

۳- تصور این حقیر بر این است که مقاله مذکور جز برخی توضیحات، احتجاج لفظی و تفهیمی است تا اختلاف نظر و مبحث.

مثلاً نگارنده اشاره به «مالیتهای بی‌موقع» نموده بودم و تعبیر ایشان «مالیات اضافی» است. در حقیقت مالیتهای بی‌موقع، مالیاتی بوده که علاوه بر مالیتهای رسمی از پیشموران و اصناف می‌گرفتند. و تردید نباید داشت که بسیاری از حکام ولایات به

بهانه‌های مختلف مالیتهای بی‌موقع از مردم دریافت می‌نمودند که این امر خود از عوامل نارضایستی اصناف و پیشموران بوده است.

اما در زمینه اجحاف و ستم بر بعضی از برادران اهل سنت باید گفت: این امر در همه ادوار صفویه صدق نمی‌کند. ولی در

عباس و دوران حکومت شاه صفی (۱۰۳۹ - ۱۰۵۲) سلطان مراد چهارم به ایران حمله کرد و تا پای دیوار بغداد رسید که سرانجام با قرارداد سرپل ذهاب در سال ۱۶۳۹ این مرحله از مخاصمه پایان گرفت و پس از مرگ سلطان مراد عثمانی روابط صفویه با عثمانی‌ها با صلح و مسالمت بوده است.

۷- بکار بردن اصطلاح «تسنن اموی» (ص ۱۰۰) از نظر مطالعات تاریخی قابل تأمل است، هر چند این اصطلاح از طرف بعضی از اندیشمندان اسلامی معاصر ایران هم بکار گرفته شده باشد.

۸- بکار بردن واژه «ملیت» درباره دولت صفویه نیز باید با احتیاط تلقی شود، زیرا حرکت صفویه و نظام سیاسی آنان مبتنی بر وحدت سیاسی- مذهبی بود تا ملی.

۹- در زمینه نهضت سادات کیا در گیلان (لاهیجان و رودسر = هوسم قدیم) باید گفت: نهضت سیدعلی کیا در اواسط قرن هشتم در گیلان روی داد و قیام شاه اسمعیل اوائل قرن دهم (یعنی در سال ۹۰۷ هجری) و نباید فراموش کرد که سادات کیا به اقوی احتمال مذهب زیدی داشتند، در حالی که شاه اسمعیل شیعه اثنی عشری بود.

با احترام و آرزوی موفقیت در سال جدید
دکتر کاظم روحانی

دوره شاه اسماعیل اول و دوره شاه طهماسب و شاه سلطان حسین صفوی به برادران اهل سنت ظلم و ستم روا داشته‌اند و این امر بیشتر از رفتار خود گامانه حکامی بوده است که بر ولایات حکومت می‌راندند، مانند ستم حاکم قندهار در زمان شاه سلطان حسین و قتیبه میرویس و غیره. متقابلاً عثمانی‌ها نیز از هیچگونه تعدی و ستم به شیعیان خودداری نکرده‌اند که تفصیل آن را نگارنده در کیهان اندیشه (شماره ۸) آورده است.

۴- تردید نیست که قبل از پیروزی شاه اسمعیل، نهضت سرداران سوزور و قیام سید علی کیا در گیلان و نهضت حروفیه در هرات و آذربایجان در گسترش اندیشه تشیع و نهضت شیعیان دخالت داشته، اما این واقعیت تاریخی را نباید فراموش کرد که قزلباشان صفوی، نمایلات شیعی صفوی گرایانه داشته و مریدان خاندان صفوی، شاهان را شیخ و مرشد می‌دانستند.

۵- در باب نظامی ارضی و زمین‌داری صفویه هنوز و هنوز جای بحث و مناقشه است. وی تردید راقم این سطور دیدگاههای مورخین روسی را در زمینه تحقیقات ایران اسلامی نمی‌پذیرد و پیراهن حقیر با آنان هم در یک آفتاب خشک نمی‌شود، هر چند که آنان در بعضی از مطالعات و تحقیقات موفق و کامیاب باشند.

۶- توضیح ایشان در باب اینکه از زمان شاه عباس تا زمان شاه سلطان حسین بین ایران و عثمانی‌ها صلح برقرار بوده بر صواب نیست و متأسفانه این برداشت اشتباه است. زیرا بعد از مرگ شاه

مجله گرامی کیهان اندیشه:

توفیقی شامل اینجانب شد که مقاله «نکاتی درباره فلسفه و عرفان» از استاد جلیل‌القدر آقای آشتیانی، مندرج در کیهان اندیشه شماره هفدهم را مطالعه کرده و تذکر نکاتی را لازم می‌دانم:

۱- استاد آشتیانی فرموده‌اند: «سیدحیدر [املی] مدتها نیز در اصفهان زیسته است. اینکه استاد او در تصوف کیست بر ما معلوم نشد.» (پاورقی صفحه ۳۲).

لازم به تذکر است: استاد سید حیدر املی در عرفان و تصوف مشخص است، زیرا خود شخصاً اشاره کرده که در اصفهان به عارف و زاهدی به نام شیخ نورالدین طهرانی [= تیسرانی] که سلسله طریقتی او به معروف کرخی می‌رسد، ارادت ورزیده و

حدود یک ماه به محضر او وارد شده تا آنکه خرقة صوری از دست وی می‌پوشد.

و همچنین در نجف اشرف با عارف کامل بزرگوار یسه نام عبدالرحمن بن احمد مقدسی که سیدحیدر او را پیشرو اولیاء الهی می‌داند، آشنا شده و کتبی چند از جمله منازل‌السایرین، شرح منازل‌السایرین و فصوص‌الحکم همراه با شرحش را در نزد وی می‌خواند و به کسب اجازه تدریس منازل‌السایرین و فصوص‌الحکم به همراه شرحش نایل می‌گردد.

سید، اجازه تلقین ذکر را نیز از محمدبن ابی بکر سمنانی که سلسله طریقتی او به جناب کمیل بن زیاد نخعی و حسن بصری می‌رسد، دریافت کرده است. ولی با وجود اینها سیدحیدر می‌فرماید: وصول به حق تعالی و

کشف من موقوف بر این امورات که نقل نمودم نبود... و من به عنایت الهی و لطف او، نه بواسطه عمل و نه بوسیله علم، به مطلب رسیدم.

بهترین کتابی که به بررسی کامل سلسله طریقتی سیدحیدر قدس سرم پرداخته است، مقدمه کتاب «اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة» می باشد که فاضل گرامی آقای محمد خواجوی باتوجه به آثار سید، دورنمایی از زندگی آن عارف ربانی را ترسیم کرده است. این کتاب هم اکنون بوسیله یکی از شاگردان استاد آشتیانی جناب آقای صاحبکار در شرف ترجمه می باشد.

۲- استاد آشتیانی فرموده اند: «پیروان فرقه چشتیه از فرق صوفیه در هند و پاکستان و ممالک مجاور در تبلیغ اسلام بسیار

موفق بودند و باید کتابی در نحوه فعالیت آنها تألیف کرد.» (صفحه ۳۴).

باید افزود که: این مهم قبلاً بوسیله استاد گرامی آقای غلامعلی آریا صورت تحقق گرفته است و کتابی در این مورد به نام «طریقه چشتیه در هند و پاکستان» تدوین کرده اند که انصافاً در تألیف آن زحمات فراوانی را به جان خریداری کرده اند.

این کتاب بوسیله کتابفروشی زوار چاپ شده و استاد برای بدست آوردن آن احتیاج به زحمت زیادی ندارند بلکه می توانند در کتابخانه دانشکده الهیات مشهد که تدریس می فرمایند، سراغ آن را بگیرند.

والسلام
احمد بانپور

اهمیت تصحیح در منابع فقهی و حدیثی

در چاپ و نشر کتاب، تصحیح اهمیت فوق العاده دارد، که گاه ممکن است یک اشتباه کوچک مفهوم کلام را بکلی تغییر دهد، و یا اقامه براهانی را نارسا، و محاسبه های را غلط جلوه دهد، و یا یک واقعیت تاریخی را دگرگون کند و از حقیقت آن منحرف سازد.

تصحیح- بخصوص در کتب مرجع- از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا مطالب آنها اصالت داشته و در تحقیقات بعدی به آنها استناد و تکیه می شود.

از جمله کتبی که تصحیح آنها بیشترین اهمیت را دارد، کتب حدیثی و نیز کتب فقهی است، که ممکن است در اثر کوتاهی و مسامحه در تصحیح آنها یک مطلب اعتقادی و یا یک حکم شرعی الهی مورد تغییر و در نتیجه از حقیقت منحرف شود.

نظر به اینکه تصحیح دقیق و فنی این قبیل آثار و متون کهن اکثرأ هزینه سنگینی را در بردارد و کوتاهی در امر تصحیح از جلوه ظاهری کتاب نمی گاهد تا ناشران بخاطر جلب بیشتر توجه مشتری اهتمام کافی را برای تصحیح کتاب بکار برند، از اینرو است که ناشر کتاب باید دارای انگیزه علمی و معنوی نیرومندی باشد تا به هزینه تصحیح آن چنانچه باید و شاید تن دهد.

در اینجا لازم به تذکر است که مؤسسات انتفاعی نشر کتاب، بویژه ناشران محترم کتب مذهبی باید از چنین انگیزه معنوی- بلکه بیشتر- برخوردار باشند.

پیشنهاد اینجانب به مؤسسات خیریه این است که در این مورد رأساً اقدام نمایند، و با تشکیل گروههایی از اهل فضل و

اهل فن، لااقل نسبت به تصحیح کتب حدیث- که مبنای اجتهاد و استنباط مسائل فقهی است، مانند وسائل الشیعه، بحار الانوار، مستمسک الوسائل و...- که با تجدید نظر و تحقیق جدید چاپ نمی شود، و معمولاً از روی همان نسخه های مطبوع به طریق چاپ افست تکثیر می گردد، اقدام و اغلاط و اسقاط احتمالی آنها را دقیقاً بررسی و با مقابله با نسخه های خطی اصلی که به خط خود مؤلف موجود است و یا نسخه هایی که توسط یکی از علماء و بزرگان در گذشته مقابله و تصحیح و تصدیق شده، و همچنین با مقابله با ماخذ آنها، بصورت استدراک یا غلط نامه هایی تنظیم و منتشر سازند تا همگان از آن بهره مند گردند، و در چاپ های بعدی هم مورد استفاده قرار گیرد، و لااقل ضمیمه افست همان چاپها سابق چاپ شود.

بعنوان نمونه و نمایاندن این که کار تصحیح تا چه اندازه دارای اهمیت است، اشاره ای داریم به اسقاط یک کلمه در نسخه چاپی تذکره علامه، که ممکن است در نظر فقهی مجتهد تأثیر داشته باشد. صاحب جواهر، شیخ الفقهاء و المحققین الشیخ محمد حسن النجفی (م ۱۳۶۶ هـ) در مسأله ای از علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) از کتاب «تذکره الفقهاء» نقل کرده که عسین عبارت کتاب «جواهر الکلام» در جلد ۳۸، صفحه ۲۰ چنین است:

«بل فی المسائلک و ان خربت فسان گان انتقالتها بالقهقر کالمفتوحة عنوة بالنسبة الی المسلمین اوبالشرایء و العطیة و نحوها لم یزل ملکه عنها ایضاً اجماعاً علی ما نقله فی التذکره من جمیع اهل العلم. قلت الموجود فیما حضرنی من نسخه التذکره. و لولم تکن الارض التي من بلاد الاسلام معمورة فی الحال و لكنها کانت